

<p>امروز در تاریخ:</p> <ul style="list-style-type: none"> برگزاری اولین جلسه مجلس شورای ملی پس از پیروزی نهضت مشروطه (۱۲۸۵ ش) آغاز جنگ چهارم اعراب و اسرائیل معروف به جنگ رمضان (۱۹۷۳م) ترور محمد انور سادات، رئیس جمهور مصر (۱۹۸۱م) روز تهران روز مادر پزشکی 	<p>■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین المللی ISO9001:2008</p>	<h1 style="font-size: 4em; margin: 0;">جَامِجَم</h1>
	<p>■ تهران: بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدير، شماره ۱۳۹ ■ تلفن: ۰۲۱ - ۲۳۰۴۰۰۰ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۶۴۵۳ ■ سازمان شهرستانها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۹۱۸۳۳ ■ امور مشترکین: ۴۴۲۶۹۳ ■ سازمان آگهی ها: ۴۹۵۰۰۰ ■ پیامک: ۳۰۰۱۱۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲ ■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان ها (چاپخانه های روزنامه جام جم)</p>	 <p>شایده ISSN1۹۳۵-۳۶۳۷ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamdaily.ir پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir</p>
	یکشنبه ۱۴ مهر ۱۳۹۸ ۷ صفر ۱۴۴۱ ۲۰ صفحه سال بیستم - شماره ۵۴۹۶ استان تهران والبرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان ها ۱۰۰۰ تومان Sunday - 2019 October 6	

خودنویس

مگر تهران چه دارد؟

سکانس اول:

تلویزیون دارد امیرکبیر نشان می دهد، شاه جوان، سرش را از کالسکه شاهی بیرون می آورد و به میرزا تقی که بلند بالا و وارسته بر اسب نشسته است و ریشی بلند دارد و قبایی بته جقه بر تن ملارم رکابش است. شاه با تیشان فیشان می گوید میرزا تقی کی می رسیدم و امیر می گوید شاهزاده به سلامت باد دو منزل دیگر راه است. شاه بی حوصله و مستاصل کله داخل اتاقک کالسکه می کند و امیر که حالا آفتاب روی صورتش افتاده و قاب بسته تری از او را شاهدیم عمیق و متفکر و شمرده و سنگین با خود بلند فکر می کند و صدایش را می شنویم که می گوید، مگر تهران چه دارد که اینقدر وسوسه انگیز است ... این اولین مواجهه جدی من با مفهوم طهران بود. واقعا مگر چه دارد ؟

سکانس دوم:

من عاشق لوازم ورزشی بودم . کالای ورزشی ایرج معتبرترین و کامل ترین فروشگاه ورزشی شهرمان بم بود. از عکس سینه زخمی بروسلی توی مغازه اش داشت تالباس جدید استقلال و کفش شش استوک و تاتامی و هوگوی ورزش های رزمی و تور دروازه فوتبال. بخش زیادی از ده تا دوازده سالگی من تماشای حسرت بار این ویتترین بود و آه کشیدن.

سکانس سوم:

خاله ام تهران دانشجو بود . مادرم برای من هم باروبنه جمع کرد که می رود به دیدار مادر هم مرد و مددش باشم. نمشدیم توی قطار. لذت سوار شدن قطار را شاید یک روزی برایتان نوشتم و الان می گذریم، ایستگاه راه آهن تهران پیاده شدیم. اتوبوس های امیرآباد را نمشدیم و قد شال گردن تهران خیابان ولی عصر را آمدیم بالا ... میدان منیریه را که اتوبوس رسید، تمام شد. من به بهشتم میبدم بودم. باور نمی شد. یک خیابان به چه

گفت وگو با جواد انصافی، بازیگر، نویسنده و محقق

اصالت تهران گم شده است!

طاهره آشنایی

روزنامه نگار

«تهرون؟! تهرون تهرون که میگن جای قشنگیه، اما مردمش بدن!؛ سال ۱۳۱۲ اردشیر ایرانی اولین فیلم ناطق ایرانی را در بمبئی

ساخت و از همان سال تا همین امروز، این دیالوگ تبدیل شده به یکی از طلایی ترین دیالوگ های سینمای ایران و البته ماندگارترین دیالوگی که هر ساکن تهران در طول عمر خود، آن را چند بار به زبان آورده و می آورد حتی اگر نراندند که این جمله، دیالوگ فیلم دختر لر است. آنجا که گلنار به ستوه آمده و از شرایط به جعفر می گوید.

اما راستش را بخواهید چند دهه است که تهران حتی جای قشنگی هم نیست، حالا خوب یا بد بودن مردمش بماند. مردمی که بیشترشان مهاجرانی هستند که بنا به هزار و یک دلیل برای زندگی، کار، تحصیل و ... به تهران می آیند و الان دیگر تهران آنقدر بی هویت شده که نمی توان یک تهرانی اصیل را از مهاجری که یک سال یا چندین سال است در تهران زندگی می کند تشخیص داد. حتی در تعطیلات طولانی مدت مثل نوروز که مرسوم است مهاجران به شهرهای خود برگردند، مدت هاست تهران آنقدر در این ایام هم شلوغ است که به این نتیجه می رسی تهران تنها کلانشهر ایران است که نود و نه درصد مردمش مهاجرت. تنها شهری است که باید خود را با سلیقه همه مردم ایران وفق دهد و تنها شهری است که باید با همه ایران مهربان باشد و ایرانی ها از هر گوشه و کنار که به تهران می آیند احساس کنند به شهر خودشان آمده اند. اما این که مردم تهران آدم های خوبی هستند یا نه دیگر به خودشان بستگی دارد که دیالوگ فیلم دختر لر را بعد از ۸۶ سال نقض کنند یا این که بگذارند یکی از تکیه کلام ها و دیالوگ های طلایی بماند. چند سالی است که شهرداران تهران و اعضای شهر تهران تلاش می کنند تهران را به شهری دوست داشتنی تر و مهربان تر تبدیل کنند. شاید به همین دلیل است که ۱۴ مهر

مردم با مردم طهران

انصافی می گوید، یکی از مرام های خوب مردم طهران که از بین رفت در قهوه خانه های آن زمان رخ می داد، کسانی که توان مالی نداشتند که یک دیزی کامل بخرند و بخورند، جلوی در قهوه خانه ها می ایستادند و می گفتند: یه پا شریک! این نشان می داد که او پول نصف دیزی را دارد و یکی دیگر هم که پول کافی نداشت می آمد جلو و می گفت: من! بعد دو نفری می رفتند داخل و به قهوه چی می گفتند: یک دیزی دو چایی بده. یعنی ما دو نفریم، قهوه چی های آن

پلیس هند در حال بررسی سرقت کوزه ای است که در آن بخشی از خاکستر پیپر مهاتما گاندی رهبر استقلال طلب هند نگهداری می شد. به گزارش ایلنا، سارقان پوستری از گاندی پخش کردند که بر آن عبارت «ندملت» دیده می شد. این پوسترها در ایالت «مدیا پرادش» در

هند مرکزی پخش شد. مردم هند روز چهارشنبه، دوم اکتبر صد و پنجاهمین سالگرد تولد گاندی را جشن گرفتند. نارندرا مودی نخست وزیر هند در یادداشتی در نیویورک تایمز او را «بهترین معلم» و «محبوب» توصیف کرد و از رابطه بین تعلیمات گاندی و سیاست های محلیزبستی دولت کنونی خبر داد. رهبران

زمان هم جوانمرد بودند و دیزی این جور مشتری را هر چرب تر و پر آب تر می گرفتند تا دو نفر را سیر کنند. گاهی این دو نفر اصلا یکدیگر را نمی شناختند اما با هم غذا می خوردند. برعکس این قضیه هم بود مثلاً یکی می رفت چلوکبابی و یک پرس سفارش می داد اما سیر نمی شد و می گفت: یک پشت بند! یعنی یک کباب و نیم پرس پلواضافی برابیم بیار!

به انصافی می گویم الان تهران بالا شهرنشین دارد و پایین شهر یا همان جنوب شهر آدم های مرفه در شمال شهر زندگی می کنند و هر چه به منطقه جنوب حرکت می کنیم طبقه اجتماعی آدم ها هم تغییر می کند، در تهران قدیم این طبقه بندی اجتماعی به چه شکل بود؟ این بازیگر می گوید: تهران قدیم دورش دیوار بود و چند دروازه داشت، آنهایی که داخل این محدوده زندگی می کردند، اعیان تر و مرفه تر بودند و آنهایی که بیرون دروازه های شهر بودند، اوضاع مالی چندان مناسبی نداشتند و داخل کلیه ها و خانه های محقری که آنجا ساخته بودند زندگی می کردند. به مرور که شهر گسترش یافت و بزرگ شد و امروزی تر شد از منیریه به بالا تا خیابان فلسطین (کاج)، شمال شهر بود اعیان ها در این مناطق زندگی می کردند و بعد ترها وزرا و اعیان ها به منطقه دروس و پاسداران (سلطنت آباد) و شمیران نقل مکان کردند. باغ های بزرگی داشتند و خانه های مجلل که در آنها زندگی اشرافی داشتند.

شهر عاریه

به انصافی می گویم، این روزها از کسانی که از

مخالف دولت نیز در دهلی، پایتخت هند در کنار یادبود گاندی، بزرگداشت او را برگزار کردند. اکثر هندی ها گاندی را پدر ملت می دانند اما برخی هندوهای تندرو او را متهم می کنند که به خاطر مسلمانان، به هندو ها خیانت کرده است. پس از مرگ گاندی، خاکستر او در بخش هایی از هند پخش شد.

کافه میرداماد

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

وازدواج آسان (قسمت دوم)

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

کافه

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

وازدواج آسان (قسمت دوم)

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

وازدواج آسان (قسمت دوم)

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام و سرزمین آرزوها

حکایت غلام

قورباغه مار را خورد



در اتفاقی باورنکردنی یک قورباغه با تلاق در مناطق جنگلی شرق انگلیس مار یک متری را بلعید؛ به گزارش فرارو، جان برنارد داور سابق راگی که از نزدیک این صحنه را مشاهده کرده تصاویری از آن را منتشر کرده است. او می گوید همواره قورباغه ها توسط مارها شکار شده و خورده می شوند اما این بار قوانین طبیعت برعکس شد. این اتفاق در منطقه ایست رادینگ آو یورکشایر در شرق انگلیس رخ داده و آقای برنارد را متحیر و مهووت کرده است.

شناسنامه

چین‌های صورت حرف می‌زنند. نیاز نبود چیزی بگوید تا از سن و سال و زندگی و روزگارش بفهمم. همین رد چین‌های صورت که مثل رد حلقه‌های تنه یک درخت سرد و گرم پیشیده، سن واقعی‌اش را از سن شناسنامه تفکیک می‌داد، و همین لبخندی که پشتش یک تسبیح شکر بود، همه چیز را می‌گفت. چین‌های صورت یک عمر سرد و گرم و سختی و tendری روزگار را جمع می‌کنند و توی چهره‌ات می‌ریزند که شناسنامه‌ات بشود. اگر درست به دهانت و پایت به امکانات برسد، می‌توانی به ضرب دوا و درمان این شناسنامه را محو کنی و هویت چهره‌ات را بشکنی. اگر هم دست و پایت به جایی نرسد می‌توانی این هویت مقدس را با لبخند همراه خودت بکشی.



سکانس چهارم:

هجده سالم بود. همان خاله‌ام حالا تهران ماندگار شده بود و زندگی می‌کرد. ایام نمایشگاه کتاب بود. پدرم یک ربع سکه فروخت هجده هزار تومان پولش را گذاشت پر شالم بروم دنبال رویاهایم. دغدغه‌هایم از لوازم ورزشی شیفت کرده بود روی کتاب و بهشتیم تغییر کاربری داده بود. ورزشی فروش‌ها جایشان را داده بودند به کتابفروشان. پولم کم بود و کتاب خوب زیاد. صبح ساعت نه می‌آمدم نمایشگاه و شروع می‌کردم به کتاب خواندن. مثلاً «شرق نبغشه» مندی پور را ده صفحه می‌خواندم. فردایش می‌آمدم و تا وقتی که فروشنده چشم غره نرود می‌خواندم و همین‌طوری تا کتاب تمام می‌شد. وبه همین منوال توی آن ده روز نمایشگاه کتاب کلی کتاب می‌خواندم و برایم تهران جایی بود که می‌شد کلی کتاب خورد.

سکانس پنجم:

سیزده سال است است ساکن تهرانم. دود دارد ترافیک دارد شلوغی دارد ناامنی دارد ولی من این شهر لعنتی را دوست دارم. امروز روز تهران نامگذاری شده و من از وقتی که فهمیده‌ام می‌با خودم تکرار می‌کنم مگر تهران چه دارد که این قدر وسوسه انگیز هست؟

ویژه‌نامه استانی

کردستان

نیازمندی استان‌های قم و اصفهان

ضمیمه رایگان امروز

عکس: باشگاه خبرنگاران جوان